

اهداف تجاوز 2006 اسرائیل به خاک لبنان

تاریخ دریافت: 85/7/12

تاریخ تأیید: 85/9/27*
دکتر محمد سنوده

حملة نظامی گسترده اسرائیل، در ژوئن «2006»، به لبنان در تاریخ تحولات این کشور و معادلات منطقه‌ای از اهمیت خاصی برخوردار است. این رژیم در سال‌های 1948، 1978، 1982، 1993 و 1996 نیز به لبنان حمله نظامی کرده و هربار زیان‌های مادی و انسانی زیادی را به ملت لبنان وارد نموده بود، اما از سال 1982 با ظهور حزب الله، عقب‌نشینی و شکست‌های پیاپی در سیاست‌های تهاجمی اسرائیل آغاز شد و پیروزی حزب الله در حمله «2006» را می‌توان مرحله جدیدی در روابط اسرائیل با لبنان و جهان اسلام قلمداد کرد. در این پژوهش تلاش می‌شود تا با توجه به تجارب جنگ‌های سابق، اهداف حمله نظامی «2006» در سطوح ملی و منطقه‌ای مورد بررسی قرار گیرد.

واژه‌های کلیدی: حزب الله لبنان، جنگ 33 روزه، لبنان، اسرائیل، جنگ 2006.

مقدمه

حملة نظامی ژوئیه 2006 اسرائیل علیه لبنان، زمانی رخ داد که گروه چهارجانبه ناظر اجرای نقشه راه، در پی تحقق فاز سوم



آن، یعنی ایجاد دولت مستقل فلسطین بودند. رژیم اسرائیل با نادیده گرفتن تعهدات خود در اسلو (1) و (2) و قطعنامه‌های سازمان ملل، حملات گسترده‌ای را به لبنان آغاز کرد که مهم‌ترین هدف آن ایجاد شرایط جدید سیاسی در سطح ملی، منطقه‌ای و جهانی بود که بتواند اهداف خود را محقق سازد. این رژیم با استفاده از تجارب قبلی خود در حمله نظامی به لبنان، از جمله در سال 1987 و 1982، این‌گونه تصور می‌کرد که می‌تواند به سرعت جنوب لبنان و شهر بیروت را اشغال نماید و از این طریق با ابزاری نیرومند در تقابل با خواسته‌های فلسطینیان، حزب الله و دولت سوریه وارد عمل شود؛ در حالی که به هیچ‌کدام از اهداف خود دست نیافت و با پیروزی حزب الله، بسیاری از تصاویر ذهنی قبلی و محاسبات اسرائیل به هم ریخت و مسئله اعراب و اسرائیل وارد مرحله جدیدی شد. در این مقاله برای نشان دادن جوانب مختلف جنگ، صرفاً اهداف اسرائیل از این جنگ را با استفاده از سیر تاریخی مسئله اسرائیل و لبنان مورد بررسی قرار می‌دهیم.

1. موقعیت ژئوپلتیک لبنان

کشور لبنان دارای موقعیت سوق الجیشی و بین‌المللی است و در عین حال که کوچک‌ترین سرزمین خاورمیانه پس از بحرین بوده و مساحت آن حدود 10452 کیلومتر مربع می‌باشد، اما از تنوع خاص فرهنگی، سیاسی، مذهبی، اقتصادی و تجاری برخوردار است که این کشور را از سایر کشورهای عربی خاورمیانه متمایز می‌سازد. موقعیت ساحلی لبنان با دریای مدیترانه با مرز ساحلی 225 کیلومتری و بنادر مهم بیروت، طرابلس، صور، صیدا و جونیه، این کشور را چهارراه موصلاتی سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا قرار داده است و به منزله دروازه

ورود به خاورمیانه محسوب می‌شود. بنابراین این کشور در گذشته و در تاریخ جدید خود همواره مورد توجه اقوام، گروه‌ها، نژادها و مذاهب مختلف از یک سو، و قدرتهای فرامنطقه-ای از سوی دیگر بوده است.

«گروه‌های نژادی لبنان ... شامل 83% اعراب لبنانی، حدود 8% اعراب فلسطینی، 5% آرامنه و 4% شامل بقیه نژادها از جمله اکراد می‌گردند. در لبنان نزدیک به 18 فرقه دینی به رسمیت شناخته شده‌اند. فرقه‌های مذهبی از تنوع خاصی برخوردارند که در برگیرنده یازده فرقه مسیحی شامل مارونی‌ها، ارتدوکس، کاتولیک، ارمنی‌های ارتدوکس، ارمنی‌های کاتولیک، پروتستان‌ها، سریانی‌های ارتدوکس، سریانی‌های کاتولیک، لاتین‌ها، کدانی‌ها، نستوری‌ها و ... پنج فرقه اسلامی شامل شیعیان، سنیان، روزی‌ها، علوی‌ها، و اسماعیلی‌ها»¹ می‌شوند.

این تنوع قومی و مذهبی تا حد زیادی زمینه را برای تعارضات و جنگ داخلی فراهم ساخته است و قدرتهای استعماری جهت دستیابی به اهداف خود این کشور را در سال 1975 وارد جنگ داخلی کردند که تا سال 1979 طول کشید و سرانجام متعاقب پیمان طائف، آتش بس داخلی حاکم شد. از سوی دیگر آن‌چه موقعیت جغرافیایی لبنان را در سطح منطقه‌ای به ویژه در وضعیت کنونی مضاعف می‌سازد مربوط به همسایگی این کشور با رژیم صهیونیستی است که همواره مورد توجه گروه‌های مبارز فلسطینی و لبنانی از یک سو، و رژیم صهیونیستی از سوی دیگر بوده است. این رژیم به بهانه برقراری امنیت در مرزهای شمالی سرزمین اشغالی، از زمان تأسیس خود در سال 1948، چندین بار به خاک لبنان حمله نظامی کرده و بخش‌هایی از قسمت‌های جنوبی و بیروت را اشغال کرده است. در حمله‌های نظامی در سال‌های 1948، 1978،



1982، 1993 و 1996، بدون توجه به قواعد و قوانین بین‌المللی، هربار به مناطق مسکونی و زیرساخت‌های اقتصادی لبنان حمله کرده و تلفات و هزینه‌های سنگینی را بر این کشور وارد آورده است که آخرین آن جنگ 33 روزه ژوئیه 2006 می‌باشد که سرانجام مجبور به پذیرش قطع‌نامه 1701 و آتش بس گردید.

امنیت مرزها برای رژیم صهیونیستی یک مسئله حیاتی است. این رژیم در قرارداد کمپ دیوید 1979 با مصر تا حد زیادی مرزهای جنوبی و جنوب غربی خود را با این کشور آرام ساخت.² و با دولت مصر دربارهٔ ترددهای مرزی به ویژه در گذرگاه استراتژیک «رفح» معاهدهٔ امنیتی منعقد نمود.³ در حال حاضر به دلیل شناسایی اسرائیل از طرف دولت مصر و برقراری صلح میان دو کشور، این بخش از مرز و سرزمین فلسطین اشغالی در معرض تهدیدات خارجی کمتری قرار دارد. از سوی دیگر امنیت مرزهای میان اسرائیل و اردن هم تا حد زیادی تأمین می‌باشد و میان دو کشور قرارداد امنیتی و مرزی در سال 1994 منعقد شده است.⁴ سابقاً هم دولت اردن با هم‌دستی اسرائیل در سال 1970 پایگاه‌های فلسطینیان در اردن را بمباران نمود که به سپتامبر سیاه معروف شد و از آن پس نیروی مقاومت فلسطین عملاً جایگاهی برای مقابله با رژیم صهیونیستی در این کشور در اختیار نداشت. دولت اردن در زمان شاه حسین با دولت اسرائیل سازش نمود و در حال حاضر نیز عبدالله پادشاه این کشور خود را یکی از محورهای اصلی اجرای طرح خاورمیانه بزرگ می‌داند و در اردوگاه غرب در پی تأمین امنیت برای اسرائیل و حل معضلات این رژیم در منطقه است. بر این اساس مرزهای شمالی اسرائیل که به سوریه و لبنان منتهی می‌شود، هم در دهه‌های گذشته و هم در حال حاضر، برای رژیم

اسرائیل ناامن باقی مانده است. مهم‌ترین اختلاف سوریه با اسرائیل مربوط به اشغال سرزمین فلسطین در سال ۱۹۴۸ و اشغال بلندی‌های جولان در سال ۱۹۶۷ می‌باشد و رژیم اسرائیل علی‌رغم تلاش‌های گسترده و در مقاطعی جنگ با سوریه، نتوانسته با دولت سوریه قرارداد صلح امضا نماید و مشکل شناسایی خود را حل نماید. از سوی دیگر جنوب لبنان و بیروت تا سال ۱۹۸۲، عملاً محل استقرار چریک‌های فلسطینی به رهبری یاسر عرفات بود و نیروهای فلسطین در مقاطعی با سربازان اسرائیلی درگیر می‌شدند. مهم‌ترین هدف اسرائیل همواره این بوده که در صورت توانایی، بخش‌های جنوبی لبنان را ضمیمه خاک خود سازد و در غیر این- صورت کمربند امنی در شمال برای امنیت مناطق و شهرک‌های صهیونیست‌نشین شمالی ایجاد نماید. مهم‌ترین مشکل اسرائیل تا کنون این بوده است که نتوانسته با هر یک از دولتین سوریه و لبنان به صورت جداگانه قرارداد صلح امضا نماید، زیرا مسائل لبنان و سوریه تا حد زیادی به هم تنیده است و انعقاد هرگونه صلحی به سوریه در گرو حل مسئله آوارگان فلسطین و رفع اشغال از سرزمین‌های فلسطین بوده است.

با توجه به مطالب فوق کشور لبنان و مرزهای جنوبی آن هم برای اسرائیل و هم برای نیروهای مخالف این رژیم از اهمیت استراتژیک برخوردار است. اسرائیل و سوریه متقابلاً از لبنان برای اعمال فشار و تهدید علیه یکدیگر استفاده می‌کنند و نقش لبنان در منازعه اعراب و اسرائیل همواره سرنوشت ساز بوده است.

۲. حملات اسرائیل به لبنان

۸۱ رژیم اسرائیل به بهانه ایجاد امنیت در



کمر بند شمالی چندین بار به جنوب لبنان حمله نظامی کرده و بخش‌هایی از خاک این کشور را تصرف نموده است. این رژیم در سال 1978 به جنوب لبنان حمله، و یک منطقه امنیتی ایجاد کرد که در آن «سعد حداد» فرماندهی آن را برعهده داشت؛ هدف اسرائیل از میان بردن مقاومت فلسطین در این کشور بود. دو حمله دیگر مربوط به سال‌های 1982 و 2006 می‌باشد که به لحاظ اهمیت جنگ 1982 در تحلیل اهداف جنگ 2006، ابتدا این جنگ به صورت خلاصه بررسی می‌گردد.

الف) جنگ 1982: اسرائیل در ژوئن 1982 حمله گسترده نظامی خود را به جنوب لبنان آغاز کرد که به جنگ پنجم اعراب و اسرائیل معروف شد. رابینوویچ معتقد است که این جنگ از جهاتی با سایر جنگ‌ها متفاوت بود:

1. جنگ در لبنان و تا اندازه‌ای برای لبنان صورت می‌گرفت، اما توسط اسرائیل، ساف و تا حدی سوریه؛
2. اولین جنگی بود که در زمان صلح نسبی بین اعراب و اسرائیل اتفاق می‌افتاد؛
3. روند صلح پنج ساله اخیر میان مصر - اسرائیل در بروز این جنگ تأثیر داشت؛
4. این جنگ به طور غیر منتظره‌ای طولانی بود، اگر اواسط سپتامبر را نقطه پایانی آن تلقی کنیم، این جنگ 3 ماه به طول انجامیده است؛
5. و علاوه بر موارد فوق، ابعاد نظامی آن تحت الشعاع جنبه‌های سیاسی‌اش قرار گرفت.⁵

در واقع می‌توان جنگ ژوئن 1982 را در کوتاه مدت تا حدی به نفع اسرائیل دانست، اما در بلند مدت باعث ضعف، عقب‌نشینی و مرحله جدیدی در صورت‌بندی مسائل اعراب و اسرائیل و صلح منطقه‌ای خاورمیانه شد. در یک جمع‌بندی، رابینوویچ اهداف اسرائیل از این جنگ را به

صورت زیر بیان می‌کند:

الف) نابود ساختن استحکامات نظامی «ساف» در جنوب لبنان و ایجاد حریم امنیتی به عرض 40 کیلومتر؛ یعنی به اندازه برد مؤثر توپخانه و موشک اندازه‌های ساف؛

ب) از میان بردن موقعیت «ساف» در بقیه نقاط لبنان به ویژه در بیروت، به منظور محدود کردن تسلط این سازمان بر نظام سیاسی لبنان و کاهش نقش آن در جنگ اعراب و اسرائیل؛

ج) شکست ارتش سوریه در لبنان به منظور عملی کردن خروج کامل یا نسبی آن از این کشور و پیش‌دستی در احتمال بروز یک جنگ بین سوریه و اسرائیل؛

د) و به این ترتیب فراهم ساختن امکانات برای بازسازی دولت لبنان و نظام سیاسی آن، تحت نفوذ و استیلاي متحدین اسرائیل، یعنی بشیر جمیل و «جبهه لبنان».⁶

در روزهای نخست جنگ، اسرائیل به سمت بخش‌های غربی و مرکزی جنوب لبنان حرکت کرد. «ساف» مقاومت محدودی کرد و نیروهای اسرائیلی ظرف 3 روز به حومه بیروت رسیدند. با عقب‌نشینی «ساف» بر اساس طرح فیلیپ حبیب مقرر شد که نیروهای فلسطینی از 21 اوت 1982 خاک لبنان را ترک کنند و در همین تاریخ نیروهای چند ملیتی، متشکل از آمریکا، فرانسه، انگلستان و ایتالیا وارد بیروت شدند تا بر امر خروج فلسطینیان از بیروت نظارت کنند. متعاقب آن «بشیر جمیل» بر اساس خواست اسرائیل به ریاست جمهوری رسید. خروج «ساف» از بیروت و انتخاب بشیر جمیل به ریاست جمهوری، حاکی از این بود که اهداف جاه طلبانه جنگ در لبنان، در شرف تکوین است. مرکز سیاسی لبنان از تسلط سوریه و «ساف» بیرون آمده و در نظر بود تا به شکل غیر معمولی، دولت مرکزی مقتدري با ویژگی همکاری نزدیک با اسرائیل، بنیان‌گذاری



گردد. درخواست دولت جدید لبنان مبنی بر لزوم خروج نیروهای سوری از شرق و شمال این کشور را که از جانب نیروهای نظامی برتر اسرائیل نیز حمایت می‌شد، می‌توان قدم منطقی بعدی به حساب آورد.⁷

هدف دیگر اسرائیل، انعقاد قرارداد صلح با دولت لبنان بود؛ این قرارداد با نمایندگانی از امریکا، اسرائیل و لبنان در 12 ماده در 17 می 1983 به امضا رسید، مفاد امنیتی قرارداد از اهمیت خاصی برخوردار بود که بر اساس آن... در محدوده‌ای که حدود آن را ارتش اسرائیل تعیین می‌نمود، ارتش اسرائیل مستقر گردیده و امنیت آن را برعهده می‌گرفت و این به معنای مشروعیت بخشیدن به اشغال بود.⁸

بر اساس این موافقت نامه، «ارتش اسرائیل اجازه می‌یافت تا در محدوده‌ای در جنوب لبنان که تا رودخانه «الاولی» واقع در شمال شهر صیدا امتداد می‌یافت (تقریباً نیمی از کل مساحت کشور لبنان) واحدهای گشتزنی مشترک با ارتش لبنان تشکیل دهد».⁹ در واقع می‌توان گفت که هدف اسرائیل ضمیمه کردن جنوب لبنان به خاک خود بود و در این رابطه اقداماتی را انجام داد.¹⁰ در این جنگ گرچه رژیم اسرائیل به پیروزی‌های کوتاه مدت دست یافت، اما با شکل‌گیری نیروی مقاومت، به تدریج توان و قدرت ارتش اسرائیل برای حضور در خاک لبنان تحلیل رفت و سرانجام مجبور به ترک اراضی اشغالی لبنان در سال 2000 شد که به نوبه خود نقطه عطفی در تاریخ پیروزی‌های حزب‌الله گردید.

ب) تجاوز نظامی 2006: اسرائیل برای دستیابی به اهداف چند سطحی و گسترده خود، حملات نظامی هوایی، دریایی و زمینی را در ژوئیه آغاز نمود. این رژیم با توجه به تجارب قبلی خود از جنگ 1982 این‌گونه تصور می‌کرد که می‌تواند به همه یا بخش‌هایی از اهداف از پیش تعیین

شده دست یابد. در ابتدا، حمله را به بهانه دستگیری دو سرباز خود توسط حزب الله لبنان توجیه نمود و در سطح جهانی اینگونه وانمود ساخت که مسبب شروع جنگ نیروی مقاومت است. در روزهای اولیه، اهداف برنامهریزی شده کاملاً مشخص نبود، ولی به سرعت از طریق محافل سیاسی و مسئولان سیاسی کشورها از جمله کاندولیزا رایس، وزیر امور خارجه آمریکا و جورج بوش رئیس جمهور این کشور و مقامات اسرائیلی پرده از اهداف پنهان این حمله برداشته شد.

در یک بررسی میتوان مهمترین اهداف ملی و منطقه ای اسرائیل را به صورت ذیل بیان نمود:

1. نابودی حزب الله لبنان و یا زمینه سازی برای خلع سلاح کامل آن؛
 2. ایجاد تفرقه و جنگ داخلی در لبنان؛
 3. از میان بردن پایگاه اجتماعی و سیاسی حزب الله در لبنان؛
 4. جبران شکست ارتش اسرائیل در عقبنشینی از جنوب لبنان در سال 2000؛
 5. برون فکنی مسائل داخل اسرائیل در رابطه با حماس و تشکیل دولت مستقل فلسطینی؛
 6. ایجاد دولت دست نشانده در لبنان و تلاش برای شناسایی اسرائیل از طرف دولت لبنان؛
 7. اعمال فشار بر سوریه برای حل مسائل بلندیهای جولان و انعقاد قرارداد صلح با سوریه و شناسایی اسرائیل از طرف این کشور؛
 8. رفع مشکلات اسرائیل با سایر دول عرب به منظور برقراری روابط گسترده دیپلماتیک و اقتصادی با این کشور؛
 9. برقراری صلح در خاورمیانه به نفع اسرائیل؛
 10. مهار نیروهای مخالف اسرائیل در داخل کشور و در سطح منطقه؛
- با توجه به موارد فوق اهداف اسرائیل را

می‌توان در دو سطح ملی و منطقه‌ای به صورت زیر بررسی نمود:

1. در سطح کشوری

الف) لبنان: یکی از اهداف محوری جنگ 2006، از میان بردن حزب‌الله لبنان بود، زیرا نگاهی به تاریخ لبنان نشان می‌دهد که با پیدایش حزب‌الله لبنان به تدریج مسیر تحولات این کشور تغییر یافت و معادلات منطقه‌ای وارد مرحله جدیدی شد و از طرفی با ید شکل‌گیری و پیدایش حزب‌الله لبنان را متأثر از تاریخ پرتلاطم این کشور به ویژه در حملات گسترده رژیم صهیونیستی به خاک این کشور ذکر کرد. کشور لبنان از تاریخ استقلال خود در 1943/11/23 که در بحبوحه جنگ جهانی دوم صورت گرفت، به طور متناوب در جنگ و درگیری با رژیم صهیونیستی و جنگ‌های داخلی به سر برده است. این کشور پس از استقلال، با تأسیس رژیم صهیونیستی در سال 1948 با جنگ اعراب و اسرائیل مواجه شد و از آن‌جا که یک کشور اسلامی عربی و در همسایگی سرزمین‌های اشغالی قرار داشت، همگام با سایر کشورهای عربی وارد جنگ شد. «نیروهای لبنانی به فرماندهی ژنرال شهاب با مشارکت نیروهای سوری، در طول کرانه شرقی بحرالجلیل دست به حمله زدند و در برابر هجوم شدید صهیونیست‌ها در مرز جنوبی ایستادند».¹¹ و از سال 1948 به بعد، جنوب لبنان و شهر بیروت، مأمّن و پناهگاه مردم فلسطینی آواره و نیروهای مقاومت فلسطین گردید. رژیم صهیونیستی برای مقابله با چریک‌های «ساف» به رهبری یاسر عرفات در سال 1948، به بیروت حمله کرد و فرودگاه این کشور را بمباران نمود. در مارس 1978 نیروهای اسرائیل وارد جنوب لبنان شدند و خاک این کشور را اشغال کردند و شورای امنیت سازمان ملل متحد در قطع‌نامه 422



خواستار عقب‌نشینی این رژیم به مرزهای بین‌المللی شد و این در حالی بود که لبنان در جنگ داخلی که میان اتحاد مسیحیان راست گرای افراطی با مسلمانان و چپ‌گرایان و ملیون رخ داده بود، قرار داشت و این جنگ تا سال ۱۹۸۹ یعنی انعقاد پیمان طائف ادامه یافت و لبنان را به ویرانه‌ای تبدیل کرد. در این مدت دولت مقتدر مرکزی و ارتش واحدی برای کنترل اوضاع و تأمین امنیت وجود نداشت^{۱۲} و رژیم صهیونیستی از این وضعیت سود می‌برد، لذا این رژیم از موقعیت استفاده کرد و در سال ۱۹۸۲ حملات گسترده‌ای را برای نابودی فلسطینیان مقیم لبنان به ویژه در جنوب و در بیروت و اخراج آنها از خاک لبنان، تضعیف سوریه و اعمال سلطه بر ساختار حکومتی لبنان آغاز کرد. در این زمان، شاهد پیدایش حزب‌الله لبنان می‌باشیم. شیخ نعیم قاسم، معاون دبیر کل حزب‌الله در این رابطه می‌نویسد:

هدف اصلی تجاوز اسرائیل به خاک لبنان در سال ۱۹۸۲، نابودی توان نظامی سازمان آزادی‌بخش فلسطین، به منظور پایان بخشیدن به مقاومت و برقراری امنیت اسرائیل در مرزهای شمالی فلسطین اشغالی بوده است. در آن هنگام، اسرائیل ترس و نگرانی وسیعی از لبنانی‌ها نداشت و مقاومت لبنان و در نتیجه توان مادی، نظامی و سیاسی آن را وابسته به مقاومت فلسطین می‌دانست و لذا وارد کردن ضربه به مقاومت فلسطین، به معنای سقوط تب‌عی مقاومت لبنان بود.^{۱۳}

شیخ نعیم قاسم معتقد است که به دنبال تحولات سریع و پیدرپی لبنان، متعاقب جنگ ۱۹۸۲ بود که گروه‌های مقاومت اسلامی شکل گرفت و عملیات نظامی خود را علیه نیروهای اشغال‌گر در بیروت، جاده ساحلی بیروت و بقاع غربی انجام داد.^{۱۴} با شکل‌گیری «مقاومت لبنان» شاهد تغییر اساسی در صحنه عملیات جنگی و



تاریخ سیاسی لبنان هستیم، زیرا نیروهای اسرائیلی بیش از هر زمان دیگری مجبور به تلفات سنگین شده تا اینکه این رژیم در سال 2000 بدون هیچ پیش شرطی از جنوب لبنان به جز منطقه «شعبا» عقبنشینی کرد. مهم‌ترین هدف اسرائیل از این سیاست، جداسازی مسئله لبنان از سوریه بود، لذا برنامه بعدی، اعمال فشار بر دولت سوریه جهت خروج سربازانش از لبنان بود که این مسئله بعد از ترور رفیق حریری در سال 2005 تحقق یافت، اما همچنان اسرائیل با قدرتی به نام حزب‌الله مواجه بود که به طور فزاینده‌ای بر سطوح قدرت نظامی، سیاسی و اجتماعی او افزوده می‌شد و این روند، برنامه‌ها و سیاست‌های اسرائیل را برای اعمال فشار بر دولت لبنان و قرارداد صلح با این کشور به هم می‌زد. به ویژه آن‌که، در انتخابات پارلمانی 1992 و 1996، به موقعیت ممتازی دست یافته بود و به تدریج تا حد زیادی مسائل و مشکلات خود را با سایر گروه‌ها و طایفه‌های لبنانی حل کرده بود و در مسیر آشتی ملی و ایجاد وحدت میان نیروهای مختلف فکری و سیاسی لبنانی به موفقیت‌های قابل ملاحظه‌ای دست یافته بود. این مسئله برای اسرائیل قابل تحمل نبود و درگیری‌های پراکنده حزب الله با نیروهای اسرائیلی در منطقه «شعبا» مزید بر علت بود، لذا با همکاری آمریکا و برخی از دول اروپایی در قطعنامه 1559 شورای امنیت، مسئله خلع سلاح حزب الله گنجانده شد و برای عملی ساختن آن برنامه‌ریزی شد. فاصله سال‌های 2006 - 2000 برای رژیم اسرائیل بسیار حساس بود، زیرا قدرت حزب‌الله زیاد می‌شد و رژیم اسرائیل به دلیل عقبنشینی از جنوب لبنان در معرض بحران، ضعف و سرشکستگی سیاسی و نظامی قرار گرفته بود، لذا حمله به لبنان دو هدف را توأمان تأمین می‌کرد: نخست: جبران شکست ارتش

اسرائیل در سال ۲۰۰۰؛ دوم: پیروزی بر حزب الله لبنان و کسب قدرت و روحیه جدید ارتش اسرائیل. لذا سیاست قلع و قمع نیروهای حزب الله از یک طرف و زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی لبنان و حزب الله از سوی دیگر در کانون اهداف حمله نظامی بود. در صورت شکست حزب الله دو گزینه متصور بود: یا همانند سال ۱۹۸۲ ارتش اسرائیل در مناطق جنوب مستقر می‌شد و از آن به عنوان یک اهرم فشار بر دولت لبنان برای مذاکره و شناسایی اسرائیل استفاده می‌گردید و یا با وساطت سازمان ملل متحد، امکان حضور نیروهای چند ملیتی و به ویژه نیروهای ناتو فراهم می‌گشت و منطقه وارد مرحله جدیدی می‌شد که رایس از آن به عنوان خاورمیانه جدید نام برد، زیرا با ورود ناتو به جنوب لبنان، تعادل و توازن قدرت منطقه‌ای جدیدی شکل می‌گرفت که می‌توانست در راستای طرح خاورمیانه بزرگ باشد.

با توجه به مطالب فوق، اسرائیل برای رسیدن به اهداف خود از ابزارهای تبلیغاتی، جنگ روانی، ایجاد تفرقه و دشمنی میان طوایف و فعالان سیاسی لبنان استفاده کرد و تلاش نمود تا با فعال کردن اختلافات گذشته میان حزب الله با ارتش لبنان، گروه‌های مسیحی به ویژه مارونی و حتی فرقه‌های مسلمان، پایگاه سیاسی و اجتماعی حزب الله را از میان بردارد و از محبوبیت مردمی حزب الله بکاهد. در این رابطه ارتش اسرائیل از تمام امکانات زمینی، هوایی و دریایی خود برای قلع و قمع زیرساخت‌های اقتصادی، مواصلاتی، ارتباطی و... لبنان استفاده کرد و عامل از بین رفتن آنها را حزب الله معرفی نمود. این اقدام اسرائیل می‌توانست در صورت شکست حزب الله به برقراری توازن قدرت جدیدی در میان نیروهای سیاسی لبنان در داخل و اعمال فشار همه جانبه بر دولت لبنان برای پاسخ به درخواست‌های



اسرائیل منجر گردد.

ب) رژیم اسرائیل: اسرائیل از زمان تأسیس خود همواره با دو مسئله اساسی مواجه بوده و تلاش وی برای رفع آنها با ناکامی مواجه گردیده است. این دو مسئله عبارتند از: الف) برقراری امنیت؛ ب) شناسایی. این رژیم از سال 1948 همواره در داخل و در مرزهای خود با کشورهای همسایه با درگیری و ناامنی مواجه بوده است. با اعلان تشکیل رژیم اسرائیل اولین جنگ اعراب و اسرائیل در سال 1948 رخ داد تا این که در سال 1948 یهودیان، صاحب 5/67٪ اراضی فلسطین شدند، در حالی که پس از جنگ 78٪ از خاک فلسطین به تصرف رژیم اسرائیل درآمد، اداره کرانه غربی به اردن، و نوار غزه به مصر سپرده شد و در جنگ شش روزه 1967 تمام خاک فلسطین به علاوه بلندی‌های جولان و صحرای سینا توسط رژیم اسرائیل اشغال شد و در جنگ کیپور 1973 که با هم‌دستی مصر و سوریه علیه اسرائیل انجام شد به دلیل حمایت همه جانبه آمریکا، عملاً دول عرب نتوانستند سرزمین‌های اشغالی را آزاد نمایند.¹⁵

رژیم اسرائیل برای ایجاد امنیت برای ساکنان یهودی و شهرک‌های صهیونیست‌نشین از حربه‌ها و تاکتیک‌های متعددی استفاده نموده است که برخی از آنها به صورت ذیل می‌باشد:

1. مذاکره: رژیم اسرائیل برای مظلوم‌نمایی و حمایت همه‌جانبه افکار عمومی به ویژه در اروپا و آمریکا، همواره خود را طرفدار صلح معرفی کرده و خواهان مذاکره با دول عرب به ویژه جبهه پایداری و نیروهای فلسطینی شده است.

2. خشونت و اعراب: این رژیم در هیچ زمانی خود را محروم از به کارگیری خشونت، تهدید، اعراب و جنگ در سرزمین‌های اشغالی و یا با دول همسایه ندانسته است. استفاده از این

تاکتیک چه در زمان استراتژی نه جنگ و نه صلح، چه در زمان مذاکره و ایجاد صلح، و یا در زمان آتش بس و اجرای قطعنامه‌های سازمان ملل متحد قطع نگردیده و هم‌زمان با طرفداری از صلح و مذاکره، به خشونت خود ادامه داده است. این رژیم در آوریل ۱۹۴۸، قتل عام «دیر یاسین» را به دست گروه «ایرگون» به رهبری مناخیم بگین انجام داد، همچنین قتل عام غزه، کفر قاسم، تل زعتر، صبرا و شتیلا و جنین و... از مواردی است که توسط رژیم اسرائیل با شدت هر چه تمام‌تر برای قلع و قمع فلسطینیان انجام شده است.

۳. اخراج و تبعید: یکی دیگر از سیاست‌های اسرائیل، اعمال فشار به فلسطینیان ساکن کرانه باختری، نوار غزه و قدس و سایر مناطق سرزمین اشغالی بوده است که خاک فلسطین را ترک کنند و در غیر اینصورت همواره تهدید به اخراج و تبعید و یا اقدام عملی آن شده‌اند. یوسف واتیز، مدیر صندوق ملی یهود در این رابطه می‌نویسد:

برای ما باید روشن باشد که در این کشور جا برای دو ملت وجود ندارد، اگر اعراب آن را ترک گویند برای ما کافی خواهد بود. راه حل دیگری جز جابجا کردن تمام آنها متصور نمی‌باشد، نباید حتی یک روستا یا یک قبیله عرب را بر جای نهاد.^{۱۶}

۴. سیاست شهرک‌سازی: رژیم اسرائیل برای به هم زدن ترکیب جمعیت در نواحی مختلف فلسطین از جمله در کرانه باختری، غزه و قدس، اقدام به ساخت شهرک‌های گسترده نموده و از سوی دیگر، سیاست تشویق مهاجرت به فلسطین را دستور کار خود قرار داد.^{۱۷}

رژیم اسرائیل برای ایجاد امنیت در مرزهای سرزمین اشغالی وارد جنگ‌های متعددی شد. در واقع جنگ‌های ۱۹۴۸، ۱۹۵۶، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ را می‌توان مهم‌ترین رویارویی دول عرب با رژیم



اسرائیل دانست؛ جنگ‌هایی که در آن‌ها، این رژیم تا سرحد نابودی پیش رفت، اما با حمایت همه جانبه آمریکا و برخی از دول اروپایی مانند انگلستان و فرانسه نجات یافت، به گونه‌ای که اسرائیل در جنگ 1967 نه تنها بر کل فلسطین مسلط شد، بلکه بخش‌هایی از خاک سوریه و مصر را نیز تصرف نمود، اما رژیم اسرائیل علی‌رغم به کارگیری سیاست‌های مختلف اعم از صلح طلبی و خشونت و جنگ، همچنان در داخل نابسامان است و در درون با مسائل و مشکلات متعدد ناامنی مواجه است. مرحله جدید ناامنی را می‌توان در انتفاضة اول در سال 1987 و انتفاضة دوم در سال 2000 مشاهده نمود.¹⁸

از سال 2000 و متعاقب انتفاضة دوم بر میزان ناامنی و بحران‌های ناشی از آن در داخل کشور اضافه گردیده است. در واقع می‌توان انتفاضة دوم را که تا حد زیادی متأثر از پیروزی حزب الله لبنان در اخراج نیروهای اسرائیلی از جنوب این کشور بود، مرحله جدیدی در معادلات سیاسی و نظامی اسرائیل دانست، زیرا این رژیم در فاصله سال‌های 2006 – 2000 به شدت تحت تأثیر عملیات استشهادی از یک سو و ایجاد دولت مستقل فلسطینی از سوی دیگر قرار گرفت، همچنین این رژیم تحت فشار نیروهای داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی سرانجام مجبور به برگزاري انتخابات پارلمانی در سال 2005 گردید که علی‌رغم خواست قبلی منجر به پیروزی حماس در این انتخابات شد. در این مقطع شارون طبق برنامه قبلی، خروج از برخی از نواحی غزه را آغاز کرد که با واکنش‌های مختلف داخلی مواجه گردید. در عین حال خروج از غزه می‌توانست گامی مهم برای تحقق بخشیدن به ایجاد دولت مستقل فلسطینی باشد، اما از آن جا که رژیم اسرائیل انگیزه‌ای برای تحقق دولت مستقل

فلسطینی نداشت اقدامات بعدی برای شروع کار پارلمان و دولت مستقل فلسطینی براساس فاز سوم نقشه راه و همچنین مفاد اسلو (1) و اسلو (2) را مشروط به شناسایی این رژیم از جانب حماس و مقاومت فلسطین نمود؛ امری که تحقق آن ممکن نبود. لذا شارون طرح خود را که عبارت از طرح «متارکه» بود به کار گرفت و آن را جایگزین نقشه راه کرد؛ طرح شارون این بود که به صورت جزیره‌ای از غزه و کناره باختری عقبنشینی شود تا بخش‌هایی از سرزمین‌های مورد نظر نقشه راه به صورت جزیره‌های کوچک تخلیه گردد. و در مرحله بعد برخی از شهرک‌ها تخریب شود. وی از این طریق می‌خواست اعلام نماید، که دولت اسرائیل به دنبال تحقق نقشه راه است و فلسطینیان باید خلع سلاح کامل گردند، در حالی که طرح او نقشه راه تحریف شده بود و چون می‌دانست که نیروهای فلسطینی حاضر به خلع سلاح کامل نیستند، بمباران شدید غزه را آغاز و در عین حال از طریق تبلیغات مظلوم‌نمایی کرد. اما اجرای این سیاست، اسرائیل را در بحران داخلی فرو برد، زیرا نه تنها نقشه راه تحقق نیافت، بلکه ناامنی و بی‌ثباتی فزاینده‌ای مناطق غزه و باختری را فرا گرفت و این رژیم به منظور تحت‌الشعاع قرار دادن افکار عمومی کشور و همچنین مردم منطقه و جهان نیازمند ایجاد بحران دیگری بود تا از طریق آن بتواند با اعمال فشار بر نیروهای حماس از یک سو و حامیان آنها در لبنان و سایر کشورها به اهداف خود نایل گردد، لذا حمله نظامی به جنوب لبنان را در دستور کار خود قرار داد. این حمله گرچه برای چند روزی، افکار عمومی منطقه و جهان را به جبهه لبنان معطوف ساخت، اما نتوانست دو مشکل اساسی اسرائیل، یعنی عدم امنیت و شناسایی را برطرف سازد.

ج) سطح منطقه‌ای

مهم‌ترین هدف اسرائیل از حمله به لبنان دستیابی به صلح منطقه‌ای در چهارچوب فرایند صلح خاورمیانه است. زیرا این رژیم همچنان با مشکل مشروعیت و شناسایی از طرف برخی از دول منطقه و به ویژه ملت‌های منطقه و جهان اسلام مواجه است. گرچه این رژیم توانسته با انعقاد قرارداد کمپ دیوید تا حد زیادی رابطه خود را با دولت مصر عادی سازد و نظر برخی از دولت‌های منطقه مانند اردن و ترکیه را به خود جلب نماید، اما به نظر می‌رسد که این رژیم در برقراری روابط دیپلماتیک، اقتصادی و فرهنگی با کشورهای منطقه به ویژه دول مجاور با مشکل مواجه است. رژیم اسرائیل به همراه امریکا و برخی از دول اروپایی تلاش‌هایی گسترده‌ای را برای سازمان‌دهی نظم منطقه‌ای مطابق با اهداف خود انجام داده‌اند که بعد از معاهده کمپ دیوید در سال 1979 باید به موافقت نامه‌های اسلو (1) و اسلو (2) و همچنین نقشه راه اشاره نمود. براساس طرح اسلو (1) که در 9 سپتامبر 1993 به امضای «یاسر عرفات» و اسحاق رابین رسید،¹⁹ مقرر گردید که برای دستیابی به صلح فراگیر در کرانه باختری و نوار غزه، منطقه خود مختار فلسطین ایجاد شود و «ساف» رژیم اسرائیل را شناسایی نموده و به رسمیت شناسد؛ در این رابطه عرفات در نامه‌ای به «رابین» ذکر نمود که با توجه به دوره جدید و امضای اعلامیه «اسلو» سازمان آزادی بخش فلسطین، آن بخش از مفاد منشور فلسطین را که مذكر حق وجود اسرائیل است و با این اعلامیه مغایر است ملغی اعلام می‌کند.²⁰ با امضای اسلو (1) و هم‌چنین اسلو (2) این گونه به نظر می‌رسید که فرایند صلح خاورمیانه رو به تکمیل شدن است و مطابق با این قرارداد، دولت مستقل فلسطینی در سال 1998 ایجاد خواهد شد.



در همین رابطه باید به توافقنامه الخلیل و مریلند اشاره نمود که جوانب مختلف مربوط به عقبنشینی نیروها و ایجاد دولت مستقل فلسطینی را در کرانه باختری و غزه مشخص می‌سازد. اما نه تنها فرایند صلح به جایی نرسید، بلکه با آغاز انتفاضة دوم در سال 2000، جبهه مقاومت در برابر رژیم اسرائیل تقویت شد و از آن جا که شارون نتوانست با سیاست مشت آهنین و کشتار، بحران این رژیم را حل نماید متعاقب اشغال عراق توسط امریکا در سال 2003، نقشه راه در دستور کار قرار گرفت. به نظر می‌رسید فضایی که در آن، نقشه راه مطرح شد می‌توانست پی‌آمدهای مثبتی را برای امریکا و اسرائیل در منطقه خاورمیانه به همراه آورد، زیرا با اشغال عراق بیش از هر زمانی توازن قدرت منطقه‌ای به نفع امریکا بود، لذا نقشه راه در سال 2003 به منظور حل مشکل فلسطینیان با اسرائیل و همچنین فیصله دادن به مشکلات دول عرب با اسرائیل طراحی شد. در این نقشه تلاش شد تا از تمام امکانات و نیروها برای دستیابی به هدف استفاده شود، لذا اجرای نقشه به یک گروه چهار جانبه متشکل از امریکا، اتحادیه اروپا، سازمان ملل و روسیه سپرده شد و فازهای نقشه راه در سه مرحله مشخص گردید.

مرحله اول که مربوط به شش ماهه اول سال 2003 بود ناظر به پایان خشونت‌ها، عادی شدن زندگی فلسطینیان و ایجاد زمینه برای تأسیس دولت مستقل فلسطینی بود. مرحله دوم که شش ماهه دوم سال 2003 را در بر می‌گرفت، مربوط به تحکیم اهداف مرحله نخست، تعیین دولت مستقل فلسطینی و مرزهای موقت و برگزاری کنفرانس بین‌المللی پس از برگزاری انتخابات و... بود. و مرحله سوم استقرار نهایی دولت فلسطینی بود. نگاهی به تحولات سیاسی و اجتماعی خاورمیانه نشان می‌دهد که نه تنها

نقشه راه تحقق پیدا نکرد، بلکه پس از برگزاری انتخابات پارلمانی، فرایند صلح خاورمیانه بیش از گذشته با ابهام و بن‌بست مواجه شد. این شکست را بیش از هر چیز باید ناشی از درخواست‌های یک‌جانبه رژیم صهیونیستی دانست که حاضر به قبول حداقلی از حقوق فلسطینیان نیست.

با توجه به مطالب فوق جنگ علیه لبنان را باید ادامه سیاست اسرائیل جهت طراحی صلح خاورمیانه در راستای اهداف منطقه‌ای این رژیم دانست، زیرا اسرائیل از طریق این جنگ تلاش نمود تانیه‌های مخالف فرایند صلح خاورمیانه را تحت فشار قرار داده و مجبور به مذاکره با اسرائیل نماید. قبل از هر چیز باید به موقعیت لبنان و سوریه در معادلات اعراب و اسرائیل توجه نمود، زیرا این رژیم هم‌چنان دارای اختلافات مرزی با این دو کشور است و مناطقی از خاک آنها را در تصرف دارد. و آنچه مربوط به لبنان می‌باشد بیش از هر زمان دیگری به دلیل نیرومند شدن حزب الله، اسرائیل را با چالش‌های جدید سیاسی و امنیتی مواجه می‌سازد، زیرا حزب الله نه تنها خواهان بازپس‌گیری مناطق اشغالی لبنان (شعبا) است بلکه در پی آزادسازی سرزمین‌های فلسطین اشغالی نیز می‌باشد و همواره از مواضع حماس در مواجهه با اسرائیل حمایت کرده است.

از سوی دیگر نگاهی به اهداف اسرائیل در حمله به جنوب لبنان نشان می‌دهد که این رژیم در پی تضعیف حزب‌الله و اعمال نفوذ در ساختار سیاسی دولت لبنان جهت تحت فشار قرار دادن سوریه بوده است تا این کشور را به مذاکره دل‌خواه اسرائیل در مورد بلندی‌های جولان و تشکیل دولت مستقل فلسطینی مجبور سازد. اما رژیم اسرائیل در جنگ 2006 عملاً نتوانست به اهداف ملی و منطقه‌ای خود دست یابد. پیروزی حزب الله لبنان، تصور شکست‌ناپذیری اسرائیل



را از میان برد و باور های االقایی گذشته ناگهان فرو ریخت و به نظر می‌رسد اجرای نقشه راه و سازمان‌دهی نظم منطقه‌ای خاورمیانه مبتنی بر اهداف و منافع آمریکا و رژیم اسرائیل بیش از گذشته با موانع و محدودیت‌های فزاینده‌ای مواجه گردید و اسرائیل هم‌چنان با ناامنی و عدم مشروعیت در منطقه و جهان اسلام مواجه است.

نتیجه‌گیری

حمله نظامی ژوئن «2006» گرچه زیان‌های انسانی و مالی هنگفتی را برای ملت و دولت لبنان به همراه آورد، اما تجربه موفقیت‌آمیز دیگری را برای هم‌بستگی و یکپارچگی ملت لبنان به دنبال داشت. در این جنگ، حزب الله لبنان علی‌رغم موانع و مشکلات داخلی و خارجی نشان داد که امکان مقابله و شکست رژیم اسرائیل وجود دارد و برای اولین بار در یک جنگ به شدت نابرابر مانع از تحقق یافتن اهداف اسرائیل در سطوح ملی و منطقه‌ای شد. این رخداد بسیار بزرگ، محاسبات اسرائیل و غرب را برای اجرای طرح خاورمیانه بزرگ به هم زد و فرایندهای منطقه‌ای را وارد مرحله جدیدی کرد که مهم‌ترین ویژگی آن پویا شدن متغیرهای درون منطقه‌ای، حرکت از علقه‌های ناسیونالیستی به دینی و شتاب بخشیدن به نیروها و جنبش‌های درون ملی می‌باشد.

پی‌نوشت‌ها

1. ر. ک: احمد نادری سمیرمی (گرد آوری و تنظیم) لبنان (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، 1376) ص 1 - 14.
2. وحید عبدالمجید، *کمپ دیوید پس از دو دهه*، ترجمه مهرداد کیایی (تهران: اطلاعات، 1379).
3. درباره موافقتنامه قاهره، ر. ک: محمدباقر سلیمانی، *بازیگران روند صلح خاورمیانه* (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، 1379) ص 361 - 370.
4. *همان*، ص 393 - 377.
5. رابینوویچ، *جنگ برای لبنان «1985 - 1970»*، ترجمه جواد صفائی، غلامعلی رجبی یزدی (تهران: سفیر 1368) ص 135 - 136.
6. *همان*، ص 137 - 138.
7. *همان*، ص 162.
8. مسعود اسدالهی، *از مقاومت تا پیروزی* (تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اندیشه سازان نور، 1379) ص 81.
9. *همان*، ص 81.
10. *همان*، ص 77 - 76.
11. ژاک نانتیه، *تاریخ لبنان*، ترجمه اسدالله علوی (مشهد: آستان قدس رضوی، 1379) ص 425.
12. برای مطالعه ارتش لبنان، ر. ک: احمد سروش نژاد، ارتش جنوب لبنان، از ظهور تا سقوط، *فصلنامه مطالعات فلسطین* (سال دوم، شماره سوم، بهار، 1380) ص 51 - 68.
13. شیخ نعیم قاسم، *حزب الله لبنان، خط مشی، گذشته و آینده آن*، ترجمه محمد مهدی شریعتمدار (تهران: اطلاعات 1383) ص 125.
14. *همان*، ص 128 - 129.
15. برای بررسی جنگ‌های اسرائیل، ر. ک: - غلامرضا نجاتی، *جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل* (تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطائی، 1384).
- ریچی اون دیل، *ریشه‌های جنگ‌های اعراب و اسرائیل*، ترجمه ارسطو آذری (تهران: امیرکبیر، 1376).
16. روزه گارودی، *ماجرای فلسطین، صهیونیسم سیاسی*، ترجمه منوچهر بیات غفاری (تهران: آستان قدس، 1364) ص 114.
17. درباره سیاست شهرک‌سازی، ر. ک: عبد معروف، *دولت*



-
- فلسطين و شهرک‌های صهیونی‌نشین،** ترجمه فرزاد ممدوحی
(تهران: اطلاعات، 1374).
18. ر. ک: سید رضا میر طاهر، انتفاضه مسجد الاقصی،
(زمینه‌ها، روندها و پیامدها) (تهران: ناچا، 1379).
19. سلیمانی، **پیشین**، ص 337 – 359.
20. **همان**، ص 350.